

سیری در نج البلاغه

(۴)

شرح نامه ۳۱ نج البلاغه

موعظه وزید

نویسنده:

عباس ابوالحسنی





نام جزوه : سیری در نهج البلاغه - شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه (۴)

موضوع : موعظه و زهد

نویسنده : عباس ابوالحسنی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۱ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : www.hedayatgar.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ

ترجمه: پسر م قلب خودت را با شنیدن موعظه و نصیحت زنده کن در این جمله مولا علی عليه السلام فرزند خود را ترغیب و تشویق به شنیدن موعظه می‌کند. چقدر شنیدن موعظه مهم و مفید است اگر دقت کنید تعبیر حضرت عجیب است می‌فرماید قلب خودت را زنده کن با شنیدن موعظه، از این جمله معلوم می‌شود قلب انسام گاهی می‌میرد و اگر قلب نمیرد تعبیر به زنده کردن معنا نمی‌دهد البته می‌دانیم مقصود از قلب همان روح آدمی است که چه نعمت بزرگی است و به تعبیر قرآن روح ما، روح خدایی است اما سؤال بسیار مهم این است که چه می‌شود قلب می‌میرد چه اتفاقی می‌افتد باعث مرگ روح آدمی می‌شود. البته مرگ قلب و روح مثل مرگ خود انسان نیست که نیاز پیدا کنیم او را دفن کنیم نه مرگ هر چیزی و موجودی به تناسب همان چیز و موجود است.

مثلاً در روایت آمده است در آخر الزمان «أَمَاتُوا الصَّلَاةَ» مردم نماز را می‌میرانند یعنی نماز می‌میرد، مرگ نماز به این است که مردم آن را ادا نمی‌کنند طبعاً اگر نماز در بین مردم متروک شد می‌میرد همان طوری که کسی به سراغ مرده‌ها نمی‌رود به سراغ نماز هم نمی‌روند.

اما مرگ قلب و روح در چیست، یک روایتی را نقل می‌کنیم:

قال رَسُولُ اللَّهِ: أَرْبَعُ يُمْتَنَ الْقَلْبُ:

۴ عمل قلب را می میراند:

۱- الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ: گناه روی گناه کردن یعنی انباشته شدن معصیت.

۲- كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ: با زن‌ها، گفتگوی زیاد کردن یعنی

با نامحرم‌ها.

۳- مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ: با افراد احمق جرّ و بحث کردن. احمق به کسی می‌گویند

که رشد فکری ندارد از نظر عقل رشید نیست، در تمام مسائل زندگی باید کمک او کرد.

۴- مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى: همنشینی با مردگان.

از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند همنشینی با مردگان یعنی چه؟ مردگان کیانند؟

فرمود: ثروتمندان خوش‌گذران مست ثروت از خدا بی‌خبر^۱

در میان این ۴ عامل که باعث مرگ قلب و روح آدمی می‌شود عامل اول از

همه خطرناک‌تر است یعنی گناه و معصیت دائم.

این حدیث را ملاحظه کنید: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: پدرم امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ

فرمودند: هیچ عملی قلب را مثل گناه کردن، فاسد نمی‌کند، همانا قلب گرفتار گناه

و خطا که می‌شود علی‌الدوام، آرام آرام گناهان اثر خود را در قلب می‌نشانند یعنی

حلاوت و شیرینی معصیت در قلب جایگزین می‌شود تا آنجا که گناه بر قلب غلبه

می‌کند، کار به جایی می‌رسد قسمت بالای قلب را تبدیل به قسمت پایین قلب

۱- خصال، شیخ صدوق، ص ۲۲۸.

می‌کند، یعنی قلب انسان واژگون می‌شود.^۱

تعبیر قرآن این است «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» کسانی که گناه می‌کنند و کم کم ظلمت گناه، قلب آن‌ها را احاطه می‌کند و این قلب سیاه می‌میرد وقتی قلب مُرد یکی از علائم و آثارش این است که قرآن می‌فرماید: «وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» عده‌ای قلب دارند ولی فهم و تدبر و ادراک ندارند، بیدار نمی‌شوند، غفلت همه وجود آن‌ها را گرفته است و عاقبت این است که فرمود: «مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ: هر کس قلب او بمیرد داخل آتش جهنم می‌شود. در میان احادیث برای زنده شدن قلب و روح آدمی دستوراتی دادند:

۱- تفکر. امام مجتبی فرمود: **التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ**: یعنی فکر کردن سبب می‌شود قلب انسان بینا و آنگاه زنده شود.^۲

۲- معاشرت با اهل معرفت و با عقلاء. حضرت امیر **عَلِيٌّ** فرمودند: **لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ**: یعنی مصاحبت و دیدن و همنشینی با اهل معرفت سبب می‌شود قلب آباد و زنده بشود. **عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ**: اگر کسی با عقلاء معاشرت و رفاقت کند قلب او آباد و زنده می‌شود.^۳

۳- شنیدن موعظه و نصیحت از پاکدلان و اولیاء الهی و وعظ اهل عمل که عبارت نامه هم ناظر به این دستور سوّم دارد.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸.

۲- میزان الحکمه، حدیث شماره ۱۷۰۳.

۳- غرر الحکم، ص ۴۳۰، حدیث ۹۷۹۵ و ص ۴۲۹، حدیث ۹۷۷۴.

۴- یاد خدا. در دعای ابوحمزه امام سجاد فرمود: **مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي**: مولای من با یاد تو قلب زنده می‌شود.

برای توضیح جمله نورانی مولا موعظه را معنا کنیم:

موعظه از ماده و لغت و عطف است، و عطف یعنی کسی را از انجام کاری منع کردن و بازداشتن به اضافه اینکه او را از عواقب عمل او، بترسانی.

صاحب کتاب مجمع‌البحرین مرحوم طریحی می‌فرماید:

الْوَعْظُ النَّصْحُ وَ التَّذْكَيرُ بِالْعَوَاقِبِ: یعنی وعظ پند و نصیحت و یادآوری و تذکر دادن به عواقب کار را می‌گویند.

بعضی از علماء فرمودند: موعظه این است که کسی را وصیت و سفارش کنی به تقوا و او را وادار کنی به اطاعت از خداوند و او را دور کنی از معصیت الهی و او را متوجه کنی که مبادا فریب این دنیا و زینت‌های آن را بخورد و امثال این تذکرات.

در یک روایت جالب امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

فَإِنَّ مَثَلَ الْوَاعِظِ وَالْمُتَّعِظِ كَالْيَقْظَانِ وَالرَّاقِدِ فَمَنْ اسْتَيْقَظَ عَنْ رُقْدَةِ غَفْلَتِهِ وَمُخَالَفَاتِهِ وَمَعَاصِيهِ صَلَحَ أَنْ يُوقَظَ غَيْرَهُ مِنَ الرُّقَادِ.

رابطه واعظ و مستمع، رابطه انسان بیدار و انسانی است که به خواب رفته است هر کسی که خودش از خواب غفلت بیدار شده است و مخالفت و معصیت خداوند را انجام نمی‌دهد صلاحیت دارد که دیگری را از این خواب غفلت بیدار کند.^۱

از این حدیث استفاده می‌شود خود واعظ در درجه‌ی اول باید اصلاح شده باشد، مرد پاک دل و بیدار و اهل عمل و با تقوا و صالح باشد تا بتواند افراد خواب را بیدار کند و آلا افراد غافل و خواب چگونه می‌توانند بیدارکننده باشند.

روی این حساب است که برای جلوگیری از نفوذ گناه در قلب و فریب خوردن انسان و مرگ روح نیاز میرمی هست به تذکرات مستمر و هشدارهای پیاپی از سوی بیداردلان هشیار، از سوی بندگان صالح حق که ابتداء به تهذیب خود پرداخته و راه‌های نفوذ شیطان را نسبت به فضای قلب خود بسته‌اند و سپس به دستگیری از بندگان ضعیف خدا و نجات آنان از چنگال ابلیس برخاسته‌اند. آری یکی از راه‌های بسیار مؤثر و ثمربخش در رفع و علاج بیماری غفلت همان گونه که اطباء معالج روح و مریبان نفس ارائه نموده‌اند، شنیدن موعظه می‌باشد از زبان آن پاک‌دلان. ولیکن متأسفانه از یکسو وجود آن عزیزان در هر زمان بسیار کم است و کمیاب و از سوی دیگر دستیابی به آن واعظان پاک‌دل که انگشت‌شمار هستند بسیار سخت است و دشوار ولی به هر حال احتیاج انسان به آنان مانند نیاز یک بیمار در آستانه‌ی مرگ به دارو و درمان است که در احادیث فرمودند: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ» ناپود و هلاک می‌شود هر کس که راهنمای حکیمی ندارد.^۱

به راستی افراد نورانی که دیدن آن‌ها و شنیدن گفتار و مواعظ آن‌ها موجب زنده شدن دل‌ها و قلب‌ها می‌شود وجود دارند. الحمدلله همان طوری که بذره‌های

خفته در دل زمین با ریزش باران بهاری به حرکت درآمده و زینت بخش چهره‌ی تیره‌ی خاک می‌شود.

روی این جهت است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

فَإِذَا لَقِيتَ مَنْ فِيهِ ... فَأَعْتَنِمُ رُؤْيَتَهُ وَ لِقَاءَهُ وَ مَجَالَسَتَهُ وَ لَوْ كَانَ سَاعَةً فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤْتِرُ فِي دِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عِبَادَتِكَ بَرَكَاتُهُ

هر گاه به دیدار کسی که واجد شرایط صلاح و شایستگی هست موفق شدی ملاقات با او و همنشینی با او را غنیمت بشمار هر چند یک ساعت از زمان باشد که برکات همان یک ساعت دیدار و ملاقات در محکم شدن دین و قلب و عبادت تو تأثیر بسزائی خواهد داشت.^۱

نکته بسیار مهم این است که هیچ شخصیتی در هیچ زمانی بی‌نیاز از شنیدن موعظه نیست لذا در احادیث می‌خوانیم با این که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عقل کل است امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خداوند عقل را آفرید به ۱۰۰ قسمت تقسیم کرد ۹۹ قسمت آن را به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بخشیده و یک قسمت آن را بین همه عقلاء تقسیم کرد) این عقل کل گاهی به جبرائیل می‌فرمود: عِظْنِي، یعنی مرا موعظه کن. بعد جبرئیل هم رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را موعظه می‌کرد.

در پایان این بحث موعظه باید عرض کنیم واعظ چند نوع است:

۱- واعظ برونی؛ شخص بیرون از وجود ما، ما را موعظه کند و دستور این است که در این صورت به قائل نگاه نکن، گوینده هر کس بود، بود. بلکه نگاه به

قول و گفتار او کن. حتی اگر شیطان هم انسان را موعظه کرد باید پذیرفت. همان طوری که در روایات آمده گاهی شیطان پیامبران الهی را هم موعظه می‌کرد.

۲- واعظ درونی؛ امام جواد علیه السلام فرمود: مؤمن احتیاج به سه چیز دارد:

۱- توفیقات الهی؛ ۲- یک وعظ از درون وجود خودش که پیوسته او را تذکر

دهد؛ ۳- قبول کند موعظه واعظ را و نصیحتِ نصیحت‌کننده را.^۱

مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

علی علیه السلام فرمود: هر کس از درون خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ

است.^۲

۳- گاهی بعضی از حوادث خودش موعظه هست مثل حادثه مرگ. علی علیه السلام

فرمود: فَكَفَى وَعِظًا بَمَوْتِي عَايَنْتُمُوهُمْ حُمَلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ.

بهترین واعظ برای شما مسئله‌ی مرگ است، مردگانی را که بدون اختیار

خودشان آن‌ها را به سوی قبرهایشان می‌برند برای شما به عنوان بهترین واعظ

کافی است.^۳

۴- هارون از امام موسی بن جعفر علیه السلام تقاضای موعظه کرد آن حضرت با بیانی

کوتاه و پر معنا فرمودند:

مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ.

۱- منتهی الامال، سخنان امام جواد علیه السلام.

۲- کلمات قصار، شماره ۸۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۸.

هر چیزی که چشمت آن را ببیند برای تو موعظه است.^۱

به عنوان نمونه شخصی به نام محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل می‌کند که می‌گوید: روزی عید قربان پیش مادرم رفتم، زنی را دیدم با لباس‌های مندرس و پاره. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی. گفتم: نه. مادرم گفت: این زن، مادر جعفر برمکی وزیر معروف هارون است. من به او سلام کردم و گفتم کمی از ماجرای زندگی خود را برای من تعریف کن. آن زن گفت: جمله‌ای می‌گویم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده عبرت گرفتن است.

آن زن گفت: فراموش نمی‌کنم در زمان قدرت فرزندانم جعفر، در یکی از همین روزهای عید قربان، ۴۰۰ کنیز داشتم، با این حال فکر می‌کردم فرزندانم جعفر حق مرا ادا نکرده ولی امروز نزد شما آمدم تقاضای ۲ پوست گوسفند قربانی را دارم که یکی را برای زیراندازی و دیگری را روانداز خود کنم.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: روزگار ۲ روز است، یک روز به نفع توست و یک روز هم بر علیه توست.^۲

وَأَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ

حضرت امیر علیه السلام در این عبارت نورانی در نامه‌ی خود به فرزندش می‌فرماید: به وسیله‌ی زهد قلب خود را بمیران.

گاهی در یک باغ پر از درخت و لاله، مقداری علف‌های هرزه و خودرو هم

۱- بحار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

۲- کلمات قصار، نهج البلاغه در کتاب تنمۃ المنتهی حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۴۸.

به چشم می خورد که چهره باغ را زشت می کند زدن این علف ها و از بین بردن آن ها و خلوت شدن باغ و خالی شدن از این زوائد در حکم میراندن باغ است، این قلب ما هم گاهی مزاحمت هایی برای او پیدا می شود و جلوی رشد قلب را می گیرد مثل حبّ دنیا و حبّ مال دنیا و حبّ زرق و برق دنیا این ها از بزرگترین موانع نورانیت قلب است، دلبستگی به این دنیا با این که می دانیم دنیا فانی است و روزی ما از این مسائل جدا خواهیم شد و باید همه را رها کنیم و برویم. جبرئیل به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «أَحِبُّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ» ای حبیبِ ما، هر چه را که می خواهی دوست داشته باشی، دوست داشته باش ولی روزی بین تو و محبوب تو جدایی می افتد. بسیار مناسب است که ما زهد را اولاً معنا کنیم:

زهد عبارت از حالتی است که انسان بی رغبت به دنیا می شود و این بی رغبتی حاصل نمی شود مگر بعد از معرفت پیدا کردن به دنیا و ماهیت آن و بی ارزشی آن و معرفت پیدا کرن به مقام رضوان خداوند و زندگی سراسر بهجت آخرت، در واقع زهد یک امر منفی نیست، همان طوری که عده ای تصور واهی کرده اند که زهد یعنی استفاده نکردن از نعمت های الهی که در دنیا خداوند خلق کرده است برای بندگانش، بلکه خداوند در قرآن مجید می فرماید:

وَ خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

جمع آنچه را بر روی زمین است برای شما خلق شده است و باید از نعمت های خدا استفاده کرد.

باید توجه داشت که زهد یک امر مثبت و یک نوع قدرت روحی است که در

انسان عارف به خدا و آخرت پیدا شده و او را در مقابل جلوه‌گری‌های
وسوسه‌انگیز دنیا مقاوم می‌سازد. البته نتیجه‌ی قهری این مقاومت این است که
انسان به دنیا می‌گوید دور شو و از زینت‌ها و زخرف این دنیا کناره می‌گیرد.

قال رسول الله ﷺ: **الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ بَاعَ نَعِيمًا دَائِمَ الْبَقَاءِ بِكِسْرَةٍ تَفْنَى
وَ خِرْقَةٍ تَبْلَى.**

یعنی وای به حال کسی که زندگی خوش پایان‌ناپذیر را به پاره نانی فناپذیر و
تکه لباسی پوسیدنی بفروشد.^۱

باید دانست که کمال انسان در این است که دارای مال و جاه و سایر
زینت‌های دنیا باشد ولی دل به آن‌ها نبندد و فریب آن‌ها را نخورد. علی عليه السلام
می‌فرماید: به راستی که دنیای شما در نزد من پست‌تر از برگ‌گی است در دهان
ملخی که آن را می‌جود. علی را چکار با زندگی به ظاهر خوشی که ره به فنا
می‌رود و لذتی که پایدار نمی‌ماند به خدا پناه می‌بریم از خواب‌رفتگی عقل و
غافل ماندن انسان از حقیقت دنیا و پناه می‌بریم به خدا از زشتی لغزش و خطا.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حین عبور از راهی به کنار مزبله‌ای که در آن پاره‌هایی از
لباس‌های کهنه و استخوان‌های پوسیده و از هم متلاشی شده افتاده بود ایستاد و
به یارانش فرمود: «هَلُمُّوا إِلَي الدُّنْيَا» عجله کنید و بیایید دنیا را ببینید. «هَذِهِ الدُّنْيَا»
این‌ها تمام دنیای زیبا و غذاهای رنگین که برای چاق و با نشاط کردن بدن‌ها
جمع‌آوری می‌شود و در راه تحصیل آنچه رنج و زحمت‌ها تحمّل می‌نمائید، طولی

۱- مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- نهج‌البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵.



نمی‌کشد که به صورت این زباله‌ها منفور درمی‌آید. آن گونه که از دیدن آن نفرت دارید و از لمس کردن آن مشمئز می‌شوید. آیا دنیایی که پایانش این است سزاوار است مورد تعلق انسان قرار گیرد؟^۱

عبارت بسیار جالبی را از بعضی بزرگان نقل می‌کنیم که فرموده‌اند:

لَيْسَ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً وَ لَكِنَّ الزَّاهِدَ مَنْ لَا يَمْلِكُهُ شَيْءٌ

زاهد به کسی نمی‌گویند که در این دنیا مالک چیزی نباشد بلکه زاهد به کسی می‌گویند که هیچ چیزی قلب او و خوی او را مالک نشود. بنابراین زهد در صورتی کمال است که انسان در عین داشتن مال و جاه و دیگر شئون دنیا دلبسته‌ی به آن‌ها نشود.

اگر بخواهیم برای تقریبِ ذهن تشبیهی را ذکر کنیم باید بگوئیم مسئله مثل این می‌ماند که کسی کور است و نامحرم نمی‌بیند؛ ناشنواست و صداهای حرام را نمی‌شنود؛ لال است، سخن حرام نمی‌گوید. این تقویت کمال نیست بلکه اگر انسان این اعضاء و جوارح را داشت و تمام غرائز انسانی مثل شهوت و... در وجود او بود در عین حال طهارت در عمل داشت این طهارت برای او کمال مهمی است.

زهد هم همین طور است، اگر کسی مال و جاه دنیایی نداشت و دلبسته به دنیا نشد اینکده مهم نیست و کمال نیست. بلکه اگر از همه مواهب دنیوی بهره‌مند بودی و فریفته نشدی و اسیر نشدی به تو می‌گویند زاهد.

۱- کتاب محبّة البیضاء فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۵۴.

من فکر می‌کنم بهترین بیان در مقام معرفی زهدِ حقیقی، کلام نورانی امام
الزاهدین علی علیه السلام است که فرمود:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى
مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ
بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ^۱.

تمام زهد در میان ۲ کلمه است، این دو کلمه در قرآن است. خداوند
می‌فرماید: بر آنچه از دست شما رفت غمگین نشوید و به آنچه را که خدا به شما
می‌دهد خوشحال نگردید و کسی که بر گذشته افسوس نخورده و به آینده
شادمان نگردد هر ۲ جانب زهد را به دست آورده است.

طبیعی است که حالت حزن و فرح وقتی تصور می‌شود که انسان دارای چیزی
باشد تا داشتنش موجب خوشحالی نشود و از دست دادنش موجب حزن و غم و
اندوه بشود. معیار و میزان بالای اهل دنیا شدن، داشتن مال و مقام نیست بلکه
مناط تعلق و دلبستگی به شئون دنیوی است در نتیجه:

نه دارا بودن مال و مقام منافات با زهد دارد و نه نداشتن مال و مقام مستلزم
کمال زهد است.

«وَقُوَّةٍ بِالْيَقِينِ»

حضرت امیر علیه السلام در این جمله به فرزندش موعظه می‌کند و می‌نویسد: قلب و
روح خودت را با پیدا کردن یقین تقویت کن.

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، کلمات قصار، شماره ۴۳۱.



عجب موعظه‌ی پر ارزش و با قیمتی، در تعقیبات نماز صبح و مغرب هم دعائی وارد شده است که از خدا چند حاجت طلب می‌کنیم؛

۱- خدایا در دیدگاه من نور قرار بده.

۲- نفس مرا سلامت بده.

۳- در عمل اخلاص مرحمت بفرما.

۴- در قلب من یقین ایجاد فرما.

شاهد ما در حاجت چهارم است که هر صبح و شب از خدا مسئلت داریم که صاحب یقین بشویم. اما یقین یعنی چه. در تعریف و توضیح مسئله یقین باید عرض کنیم یک مرحله علم داریم یک مسئله یقین. به اندازه‌ای که بین مشرق و مغرب عالم فاصله وجود دارد، بین علم و یقین فاصله هست. علم یعنی دانستن یک موضوعی. اگر انسان به چیزی علم پیدا کرد، از جهل بیرون آمده و عالم شده است، ولی یقین یعنی باور کردن یک موضوع. به عبارت دیگر اعتقاد قلبی را باور می‌گویند، اینکه ما گفتیم بین علم و یقین تفاوت و فاصله است به این دلیل است که گاهی انسان به یک مطلبی علم دارد و می‌داند ولی به مقتضای معلوم خود عمل نمی‌کند و ترتیب اثر نمی‌دهد از باب نمونه انسان می‌داند که مُرده و میّت ترس ندارد و انسان نباید از مرده بترسد ولی اگر به او پیشنهاد بدهی شبی را تنها در کنار جسد مُرده‌ای بخواب قبول نمی‌کند و می‌گوید می‌ترسم. علم می‌گوید مرده ترس ندارد ولی در عمل می‌گوید مرده ترس دارد ولی غسل در غسلخانه صدها مرده را غسل می‌دهد و شب هم راحت می‌خوابد و هرگز ترس در وجود

او راه ندارد چون غَسَّال، باور کرده مرده ترس ندارد ولی ما باور نکردیم البته با لسان قرآن و احادیث گاهی لفظ علم به کار می‌برند ولی از این لفظِ علم، معنای یقین را اراده می‌کنند. مثلاً این روایت را ملاحظه کنید؛

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: امر شما و عقاید شما بر چه مسائلی استوار است. حضرت فرمود: بر ۴ عقیده استوار است:

۱- عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ.

این گونه معنا می‌شود: یقین کردم تکالیف و وظایف مرا کسی به غیر من انجام نمی‌دهد و اگر انجام بدهد از من تکلیف ساقط نمی‌شود. یعنی من یقین کردم در زندگی دلسوز ندارم که دین مرا به خدا ادا کند روی این حساب کوشش کردم جدیت کردم در انجام وظایف دینی‌ام.

۲- عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ.

یقین کردم که روزی مرا کسی غیر من نمی‌خورد دلم آرام گرفت.

۳- عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ.

یقین کردم خداوند بر احوال من مطلع است و شاهد تمام کردار من است و مرا می‌بیند پس از خدا حیا کردم و گناه نکردم.

۴- عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ.

یقین کردم پایان زندگی دنیوی من مرگ است روی این جهت آماده این

سفر شدم.

در این حدیث لفظ علم به کار رفته است، ولی معنای یقین می‌دهد.

ولی مطلبی که بسیار مهم است این است که در روایات این طور آمده که دو صفت بین مؤمنین کم تقسیم شده است؛

۱- صبر ۲- یقین.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مِنْ أَقَلِّ مَا أُوتِيتُمْ الْيَقِينُ وَ عَزِيمَةُ الصَّبْرِ وَ مَنْ أَعْطِيَ حَظَّهُ مِنْهُمَا لَمْ يُبَالِ مَا فَاتَهُ وَ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ صِيَامِ النَّهَارِ.

از جمله چیزهایی که بسیار کم به شما داده شده است یقین و صبر محکم و استوار است، اگر کسی از این ۲ صفت دارای بهره‌ی کافی باشد از کمبود شب‌زنده‌داری‌ها و کمبود روزه‌های مستحبی نباید نگران باشد. اگر شما به همان اعتقادات حقّه و محکم باشید (یعنی شکّ و تردید در عقاید و فساد در اخلاق و سستی در عمل به شما راه پیدا نکند و به این امور یقین پیدا کنید) نزد من محبوب‌تر است از این که هر کدام از شما در روز قیامت به اندازه اعمال تمام امت با من روبرو بشوید.^۱

این نکته قابل ذکر است که گاهی یقین اکتسابی است یعنی انسان در اثر مطالعه در اسرار آفرینش و سیر و سلوک در عالم و مطالعه و فرو رفتن در کلمات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، برای او یقین حاصل می‌شود و گاهی یقین به اعطاء خداوند است و خداوند باید به انسان، یقین را مرحمت کند.

یک نتیجه‌ی اخلاقی: اگر می‌بینیم که برخی از مؤمنین توجه قلبی به خداوند

ندارند و دل‌بستگی به غیر خدا پیدا کرده‌اند گوش آن‌ها در گرو سخنان باطل و شنیدن صداها نامشروع و چشم آن‌ها در دام و کمند زنان افتاده است نه بهره‌ای از حال یقین نسبت به خدا و معاد تحصیل کرده‌اند و نه نیرویی از صبر و خود نگهداری از گرایش به گناه به دست آوردند، خداوند از این افراد تعبیر می‌کند به غافل.

در قرآن مجید می‌فرماید: **اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**^۱.

تمام این بی‌بندوباری‌ها و گناهان و معاصی ناشی از نداشتن یقین به عالم آخرت و روز پاداش و وجود بهشت و جهنم است.

شخصی در زمان حضرت امیر علیه السلام از طرف امام، استاندار مکه بود و از بیت‌المال دزدی کرد. خبر دزدی او به علی علیه السلام رسید. حضرت نامه‌ای به آن استاندار دزد نوشت و او را سرزنش کرد و توبیخ نمود و در جمله اول فرمود: **أَمَا تُوْمِنُ بِالْمَوْتِ**. آیا تو یقین به مرگ نداری. یعنی باور نکردی روزی می‌میری و تمام این دزدی‌ها را باید پاسخ بگویی. تا آخر نامه.

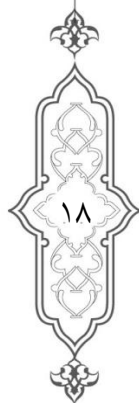
نقل می‌کنند یکی از وعظ روی منبر به مردم گفته بود: به حضرت عباس علیه السلام قسم جهنم راست است ای مردم، این مطلب را از روی یقین به مردم می‌فرمود.

روایاتی را پیرامون مسئله یقین مطرح می‌کنیم که خالی از لطف و فایده نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در دنیا ۲ نعمت وجود دارد که هر ۲ نعمت خیر است.

۱- یقین. ۲- سلامتی. هر دو نعمت را از خدا مسألت کنید.^۲

۱- سوره‌ی نحل، آیه ۱۰۸.

۲- کنز العمال، حدیث ۷۳۳۴.



- رسول خدا ﷺ فرمود: بهترین چیزی که در قلب انسان بیفتد یقین است.^۱
 امام باقر علیه السلام فرمود: کمتر چیزی که بین مردم تقسیم شده است یقین است.^۲
 امام صادق علیه السلام فرمود: عمل دائم کم از روی یقین در نزد خدا بالاتر است.^۳
 رسول خدا ﷺ فرمود: کسانی که به یقین رسیده‌اند علاماتی دارند:

- ۱- یقین به وجود خدا پیدا کرده و ایمان به او آورده است.
- ۲- یقین کرده که مرگ حق است، از او می‌ترسد.
- ۳- یقین کرده که روز قیامت حق است از رسوایی آن روز می‌ترسد.
- ۴- یقین کرده که بهشت حق است پس مشتاقِ بهشت می‌شود.
- ۵- یقین کرده که جهنم حق است سعی می‌کند خود را از آن آتش نجات دهد.
- ۶- یقین کرده که حساب روز قیامت حق است هر روز به حساب خود می‌رسد.

- ۷- آرزوها را کوتاه می‌کند.^۴
 - ۸- اعمال را زیاد انجام می‌دهد.^۵
 - ۹- در دنیا زاهد می‌شود.
 - ۱۰- با تقوا می‌شود.
- و آخرین روایت را نقل می‌کنیم بحث یقین تمام می‌شود. در روایت آمده است

۱- بحار، ج ۷۰، ص ۵۲.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲.

۳- همان مدرک، ص ۵۷.

۴- تحف العقول، ص ۲۲.

۵- غرر الحکم.

که روزی رسول خدا ﷺ با مردم نماز صبح را به جا آورد. بعد از نماز نگاه رسول خدا ﷺ به جوانی افتاد که در حال چُرت بود و از بی‌خوابی سر او به پائین می‌آمد. رنگ او زرد شده بود و جسم او لاغر شده بود و چشمان او در سر او فرو رفته بود.

پیغمبر اکرم ﷺ به او فرمود: **كَيْفَ أَصْبَحْتَ**. چگونه صبح کردی، یعنی در چه حالی و در چه شرائطی به سر می‌بری.

عرض کرد یا رسول‌الله در حالی به سر می‌برم که به مقام یقین رسیدم. حضرت ﷺ از گفتار او تعجب کرد و فرمود: هر چیزی علامتی و حقیقتی دارد. برای من بگو حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

آن جوان عرض کرد: یقین من آن حالتی است که مرا غصه‌دار کرده و شب‌ها تا صبح بیدار باشم و در اثر این یقین از دنیا کناره گرفتم و از هر چه در دنیاست فاصله گرفتم. یقین من آن چنان است که گویا نگاه می‌کنم به عرش پروردگار که آن را برای حسابرسی مردم نصب کردند (یعنی روز قیامت و موقف حساب را می‌بینم) و می‌بینم که تمام خلائق برای حسابرسی از قبرها محشور شدند و من هم در میان مردم هستم. گویا نگاه می‌کنم به اهل بهشت که در این مهمانخانه مشغول استفاده از انواع نعمت‌ها هستند و بر تخت‌ها تکیه زدند و مشغول گفتگو با هم هستند و گویا نگاه می‌کنم به اهل جهنم که در میان آتش معذب و گرفتار هستند و فریاد می‌زنند و من الآن صدای شعله کشیدن آتش جهنم را در گوش خود احساس می‌کنم.

رسول خدا ﷺ فرمود: این جوان بنده‌ای است که خداوند قلب او را به واسطه‌ی ایمان نورانی کرده. سپس رسول خدا ﷺ به او فرمود: براین حالت یقین خود ثابت بمان.

بعد از این جوان به رسول اکرم ﷺ عرض کرد یا رسول‌الله برای من دعا کن که خداوند شهادت در رکاب شما را روزی من گرداند.

پیغمبر ﷺ برای او دعا کرد. طولی نکشید که این جوان در یکی از جنگ‌ها در رکاب رسول اکرم ﷺ به شهادت رسید و این شخص دهمین نفر بود که به فیض شهادت نائل آمد.^۱

این نورانیت قلب حاصل نمی‌شود مگر با ایمان و یقین شدید و قوی. جالب اینکه انسان وقتی به یقین می‌رسد چشم او و گوش او باز می‌شود (چشم و گوش باطنی) و طبعاً منظره‌هایی را از عالم ملکوت می‌بیند که بقیه مردم نمی‌بینند و صداهایی را از عوالم غیب می‌شنود که بقیه‌ی مردم نمی‌شنوند. خداوند چنین یقینی را روزی همه‌ی ما بفرماید.

و نَوْرَهُ بِالْحِكْمَةِ

جمله‌ی دیگر این نامه‌ی نورانی این است که حضرت برای فرزندش می‌نویسد قلب و روح خودت را با حکمت نورانی کن. قبلاً اشاره کردیم که گاهی روح انسان و قلب او در اثر معصیت تاریک می‌شود چون اطاعت خداوند نورانیت می‌آورد و معصیت الهی ظلمت و تاریکی می‌آورد.

بحث بسیار مهم این است که حکمت یعنی چه که انسان باید با حکمت قلب خود را نورانی کند.

اولاً بدانیم که قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» هر کسی را که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده است.^۱ در تائید فرمایش حضرت امیر علیه السلام در نامه در یک روایت دیگر آمده: «إِنَّ الْحِكْمَةَ نُورٌ كُلُّ قَلْبٍ» حکمت نور هر قلبی است یعنی به وسیله‌ی حکمت قلب نورانی می‌شود.^۲

روایات ائمه هدی حکمت را به معانی مختلف تفسیر کرده‌اند:

- ۱- امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مقصود از حکمت معرفت است. معرفت در کلام امام عام است شامل همه‌ی مسائل می‌شود اعتقادی، اخلاقی، فقهی و ...^۳
- ۲- امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مقصود از حکمت اطاعت از خدا و معرفت پیدا کردن به مقام شامخ امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است.^۴
- ۳- امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مقصود از حکمت معرفت به امام و پرهیز از گناهان کبیره که خداوند وعده‌ی آتش داده است به هرکسی که مرتکب این گناهان بشود.^۵

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲- بحار، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۳- بحار، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴- بحار، ج ۱، ص ۲۱۵.

۵- همان مدرک قلبی.



۴- امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از حکمت معرفت و تفقه در دین یعنی دین را فهمیدن و به معالم و معارف دین عالم شدن.^۱

۵- امام کاظم علیه السلام می فرماید: مقصود از حکمت فهم و عقل است.^۲

مقام حکمت آنقدر عالی است که در روایت این طور آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: كَادَ الْحَكِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا.^۳

یعنی کسانی که حکمت به آن‌ها داده شده است به مقام پیغمبری نزدیک شده‌اند، و در روایت آمده که شخص حکیم اشرف مردم است.

برای مسئله‌ی حکمت، آثار و علائمی را ذکر کرده‌اند:

۱- ترک لذات (البته لذات حرام و نامشروع)؛

۲- دشمنی با دنیای فانی و اعراض از آن؛

۳- با کسی که بالاتر از توست نزاع نکنی؛

۴- کسی را که پائین تر از توست ذلیل نکنی؛

۵- اگر چیزی مقدور نیست به آن چیز وعده نده؛

۶- مواظب باش سخن تو و آنچه در قلب توست مخالف هم نباشد؛

۷- مواظب باش سخن او و عمل او با هم مخالف نباشد؛

۸- نسبت به مطلبی که نمی‌دانی با کسی بحث نکن و راجع به آن گفتگو نکن؛

۹- هر چه را که برای خودت دوست داری برای دیگران هم دوست داشته

۱- همان مدرک قبلی

۲- بحار، ج ۷۸، ص ۲۹۹.

۳- کنزالاعمال، حدیث ۴۴۱۲۳.

باش و هر چه را که برای خودت کراهت داری برای دیگران هم کراهت داشته باش؛

۱۰- راستگویی و حفظ زبان از کلام حرام و رد کردن امانت به صاحبش و ترک کند کلامی را که برای او فائده ندارد و چشمان خود را از گناه حفظ کردن و عفت شکم.

کلام امام علی^{علیه السلام} این است که پسرم قلب خودت را نورانی کن به وسیله یادگیری حکمت و وقتی حکمت را یاد گرفتی خود را ملتزم کن به آثار و توابع آن که ذکر کردیم و واقعاً اگر کسی عالم به حکمت بشود (حکمت را به ۵ معنا تفسیر کردیم) و سعی کند آثار ۱۰ گانه را در خود پیاده کند قلب او نورانی می شود.

والسلام